

نقد
اقتصاد سیاسی

گرامشی و انقلاب روسیه



آلوارو بیانچی و دانیلا موسی

ترجمه‌ی مهرداد امامی

نقد اقتصاد سیاسی

آبان‌ماه ۱۳۹۶

هشتاد سال پیش در ۲۷ آوریل ۱۹۳۷، آنتونیو گرامشی که ده سال آخر عمر خود را در زندان فاشیست‌ها سپری کرده بود، از دنیا رفت. آورده‌های سیاسی گرامشی که بعدها به خاطر اثر نظری‌اش در دفترهای زندان شناخته شدند، در طول جنگ جهانی اول آغاز شد، یعنی زمانی که او دانشجوی جوان زبان‌شناسی در دانشگاه تورین بود. حتی در آن هنگام، مقالات گرامشی در مطبوعات سوسیالیستی نه تنها جنگ بلکه فرهنگ لیبرال، ملی‌گرا و کاتولیک ایتالیا را هم زیر سؤال می‌برد.

در آغاز ۱۹۱۷، گرامشی به‌عنوان روزنامه‌نگار در روزنامه‌ی محلی سوسیالیستی تورین به نام **IL Grido del Popolo** (بانگ خلق) کار می‌کرد و با چاپ پیمونت **Avanti!** (به پیش!) هم‌کاری داشت. در نخستین ماه‌های پس از انقلاب فوریه‌ی روسیه، همچنان اخبار مربوط به انقلاب در ایتالیا به‌ندرت یافت می‌شد. این اخبار عمدتاً به چاپ مقالات آژانس‌های خبری لندن و پاریس محدود بودند. در **آوانتی** پوشش خبری مربوط به روسیه در مقالاتی با امضای «جونور»، نام مستعار واسیلی واسیلویچ ساچاملین، یک تبعیدی روس انقلابی و سوسیالیست جای می‌گرفت.

رهبری حزب سوسیالیست ایتالیا (PSI)، به‌منظور فراهم کردن اطلاعات قابل‌اتکا برای سوسیالیست‌های ایتالیا تلگرامی به اودینو مورگاری نماینده که در لاهه بود، زد و از او خواست تا به پتروگراد برود و با انقلابیون تماس برقرار کند. سفر انجام نشد و مورگاری در ژوییه به ایتالیا بازگشت. در ۲۰ آوریل، **آوانتی!** یادداشتی به قلم گرامشی در مورد تلاش نماینده برای سفر منتشر کرد و مورگاری را «سفیر سرخ» نامید. شور و شوق گرامشی در رابطه با وقایع روسیه مشهود بود. گرامشی در آن موقع معتقد بود که قدرت بالقوه‌ی طبقه‌ی کارگر ایتالیا برای مواجه شدن با جنگ ارتباط مستقیمی با قدرت پرولتاریای روسیه دارد. او می‌اندیشید که با انقلاب در روسیه، تمام مناسبات بین‌المللی به نحوی بنیادین تغییر خواهد کرد.

جنگ جهانی سخت‌ترین لحظات خود را پشت‌سر می‌گذاشت و بسیج نظامی به‌شدت مردم ایتالیا را تحت تأثیر قرار داد. آنجلو تاسکا، اومبرتو تراچینی، و پالمیرو تولیاتی، دوستان و رفقای گرامشی، به جبهه فرا خوانده شده بودند - گرامشی به دلیل وضعیت متزلزل سلامتی‌اش معاف شده بود. بدین نحو بود که روزنامه‌نگاری تبدیل به «جبهه»‌ی وی شد. گرامشی در مقاله‌ی مربوط به مورگاری، از بیانیه‌ی انقلابیون سوسیالیست روس مدافعانه نقل کرد که در ایتالیا روزنامه‌ی **کوریره دلا سرا** آن را منتشر کرده بود و از تمام دولت‌ها در اروپا می‌خواست که تهاجم نظامی‌شان را محکوم و فقط مانورهای دفاعی در برابر حمله‌ی آلمان‌ها پیشه کنند. این

موضع «دفاع انقلابی»، موضع اکثریت عظیمی در کنفرانس طرفداران شوراهای روسیه در ماه آوریل بود. چند روز بعد، آوانتی نتیجه‌ی این کنفرانس را با ترجمه‌ی جونیور منتشر کرد.

اما به موازاتی که اخبار تازه می‌رسید، گرامشی شروع کرد به پروراندن تفسیر خود از آنچه در روسیه می‌گذشت. در اواخر آوریل ۱۹۱۷، گرامشی در بانگ خلق مقاله‌ای به نام «یادداشت‌هایی در باب انقلاب روسیه» منتشر کرد. گرامشی برخلاف اکثر سوسیالیست‌های آن زمان - که وقایع روسیه را به‌عنوان انقلاب فرانسه‌ی دیگری تحلیل می‌کردند - از آن به مثابه‌ی «کنشی پرولتری» یاد می‌کرد که به سوسیالیسم منجر خواهد شد.

از نظر گرامشی، انقلاب روسیه بسیار متفاوت از الگوی ژاکوبینی بود که یک «انقلاب بورژوایی» محض تلقی می‌شد. گرامشی در تفسیر وقایع پتروگراد از برنامه‌ای سیاسی برای آینده رونمایی کرد. سوسیالیست‌های روسی به‌منظور پیشبرد جنبش و حرکت به سمت انقلابی کارگری باید از الگوی ژاکوبینی کاملاً می‌گسستند - الگویی که در این جا با کاربرد نظام‌مند خشونت و فعالیت فرهنگی اندک شناخته می‌شد.

در ماه‌های بعدی ۱۹۱۷، گرامشی به‌سرعت خود را متحد بلشویک‌ها کرد، موضعی که هم‌چنین نشان‌گر هویت او در کنار جناح‌های رادیکال‌تر و ضد‌جنگ حزب سوسیالیست ایتالیا بود. در ۲۸ ژوئیه، گرامشی با مقاله‌ی «ماکسیمالیست‌های روسی» حمایت کامل خود را از لنین و آنچه او سیاست «ماکسیمالیستی» می‌نامید، اعلام کرد. سیاست ماکسیمالیستی از نظر گرامشی نمایانگر «تداوم انقلاب، ضرب‌آهنگ انقلاب و بنابراین خود انقلاب بود». ماکسیمالیست‌ها تجسد «ایده‌ی محدود سوسیالیسم» بدون هرگونه تعهد نسبت به گذشته بودند.

گرامشی پافشاری می‌کرد که نمی‌شود جلوی انقلاب را گرفت و باید بر جهان بورژوایی فائق آمد. برای روزنامه‌نگار بانگ خلق، بزرگ‌ترین خطر تمام انقلاب‌ها، به‌ویژه انقلاب روسیه، بسط این دریافت است که فرآیند انقلاب به سرحد خود رسیده. ماکسیمالیست‌ها نیرویی علیه این انقطاع، و به همین دلیل، «آخرین حلقه‌ی منطقی فرآیند انقلابی» بودند. در استدلال گرامشی، کل فرآیند انقلابی زنجیروار به‌هم متصل و سوق یافته در جنبشی بود که در آن قوی‌ترین و مصمم‌ترین‌ها توانایی حرکت دادن ضعیف‌ترین و مبهوت‌ترین‌ها را داشتند.

در پنجم اوت، هیأت‌های روسی از نمایندگان شوراها، از جمله ژوزف گلدمبرگ و الکساندر اسمیرنوف، وارد تورین شد. دولت ایتالیا، که امیدهایی نظامی داشت مبنی بر این که دولت جدید روسیه به جنگ علیه آلمان خواهد پیوست، اجازه‌ی این سفر را داده بود. سوسیالیست‌های ایتالیایی پس از ملاقات با هیأت‌های روس، بهت

خود را در مورد ایده‌هایی که هم‌چنان در میان شوراهای روسیه رایج بود، ابراز کردند. در ۱۱ اوت، سردبیر بانگ خلق این سؤال را مطرح کرد:

زمانی که ما می‌شنویم نمایندگان شوراهای روسیه در دفاع از تداوم جنگ تحت عنوان انقلاب سخن می‌گویند، در مقابل مشتاقانه سؤال می‌کنیم که آیا این به معنی پذیرش یا حتی آرزوی تداوم جنگ به منظور حفاظت از منافع تفوق سرمایه‌داری روسیه علیه پیشرفت‌های پرولتری نیست؟

علاوه بر این، ملاقات نمایندگان شوراهای فرصتی برای تبلیغ انقلاب بود و سوسیالیست‌های ایتالیایی قدر این لحظه را دانستند. هیأت نمایندگی، پس از عبور از رم، فلورانس، بولونیا و میلان به تورین بازگشت. در جلوی خانه‌ی خلق، چهل هزار نفر در نخستین تظاهرات عمومی شهر پس از آغاز جنگ جهانی اول به انقلاب روسیه خوشامد گفتند. در بالکن خانه، جیاسینتو منوتی سراتی، رهبر آن زمان جناح ماکسیمالیست درون حزب و مخالف سرسخت جنگ سخنرانی گلدمبرگ را ترجمه می‌کرد. زمانی که نماینده صحبت کرد، سراتی گفت که روس‌ها خواستار خاتمه‌ی بی‌درنگ جنگ هستند و در پایان «ترجمه» فریاد زد «زنده‌باد انقلاب ایتالیا!» که جمعیت پاسخ آن را با خروش «زنده‌باد انقلاب روسیه! زنده‌باد لنین!» دادند.

گرامشی این گردهم‌آیی با نمایندگان روس درباره‌ی انقلاب را مشتاقانه در بانگ خلق گزارش کرد. از نظر او، تظاهرات صحنه‌ی «نمایش راستین نیروهای پرولتری و سوسیالیست در همبستگی با روسیه‌ی انقلابی» بود. چند روز بعد، این نمایش یک‌بار دیگر خیابان‌های تورین را تسخیر کرد.

در صبح ۲۲ اوت، در نتیجه‌ی بحران عرضه‌ی طولانی ناشی از جنگ، دیگر نانی در تورین باقی نماند. ظهر کارگران در کارخانه‌های شهر از کار دست کشیدند. در ساعت ۵ بعدازظهر، در حالی که تقریباً تمام کارخانه‌ها کار را تعطیل کرده بودند، جمعیت شروع به راهپیمایی در شهر و غارت نانوایی‌ها و انبارهای کالا کرد. شورشی خودانگیخته، که هیچ‌کس فراخوانی برایش نداده بود، در شهر گسترش یافت و آن را به زانو درآورد. بازگردانی عرضه‌ی نان جنبش را متوقف نکرد، جنبشی که به سرعت خصلت سیاسی به خود گرفت.

بعدازظهر روز بعد، قدرت در شهر به ارتش واگذار شد که کنترل مرکز تورین را در دست گرفته بود. غارت و ساخت سنگر در حومه‌های شهر تداوم داشت. در بورگو سان پائولو، دژی سوسیالیستی، معترضان کلیسای سان برناردینو را غارت کردند و به آتش کشیدند. پلیس رو به جمعیت آتش گشود. برخوردها در ۲۴ اوت تشدید شد. صبح آن روز، معترضان تلاش کردند به مرکز شهر برسند اما موفق نشدند. چند ساعت بعد، با

ارتشی مواجه شدند که با تیربار و ماشین‌های زرهی تیراندازی می‌کرد. در نهایت، حاصل این ویرانگری بالغ بر ۲۴ کشته و بیش از ۱۵۰۰ زندانی شد. قرار بود صبح روز بعد شورش تداوم یابد اما بدون سنگرها. آن‌گاه دوجین از رهبران سوسیالیست دست‌گیر شدند. شورش خودانگیخته به پایان خود رسید. بانگ خلاق طی این روزها انتشار نیافت. این روزنامه در یکم سپتامبر فعالیت خود را از سر گرفت، اینک تحت نظر گرامشی که جانشین رهبر سوسیالیست دست‌گیرشده، ماریا جیودیسی، شده بود. سانسور دولتی اجازه‌ی انتشار هیچ‌گونه ارجاعی به شورش را نمی‌داد. گرامشی آن‌گاه از فرصت استفاده کرد تا ارجاع کوتاهی به لنین دهد: «کرنسکی نمایان‌گر تلفات تاریخی اما لنین یقیناً نشان‌گر صیورت سوسیالیستی است و همه‌ی ما با تمام اشتیاق‌مان همراه اویم.» این ارجاعی به روزهای ماه ژوئیه در روسیه و آزار و اذیت سیاسی بلشویک‌ها بود که متعاقباً رخ داد و لنین را مجبور کرد تا در فنلاند پناه بگیرد.

چند روز بعد، در پانزدهم سپتامبر، زمانی که سربازان تحت امر ژنرال لاور کورنیلوف به سمت پتروگراد حرکت کردند تا نظم را در برابر انقلاب احیا کنند، گرامشی یکبار دیگر اشاره کرد به آن «انقلابی که در وجدان‌ها روی داده بود». و در ۲۹ سپتامبر، لنین باز هم به عنوان «محرک وجدان، و زنگ خطر برای روح‌های ناهشیار» لقب گرفت. اطلاعاتی که در ایتالیا موجود بود هم‌چنان قابل‌اتکا نبود و ترجمه‌های جونپور در *آوانتی!* سانسورشان می‌کرد. در این زمان گرامشی هم‌چنان ویکتور چرنف، انقلابی سوسیالیست، را به عنوان «انسانی که برنامه‌ی عمل مشخصی دارد، برنامه‌ای که کاملاً سوسیالیستی است و با بورژوازی هم‌کاری نمی‌کند و از جانب بورژوازی هم پذیرفته نمی‌شود، چرا که نافی اصل مالکیت خصوصی است، بدین خاطر که دست آخر شروع انقلاب اجتماعی است» در نظر می‌گرفت.

در این اثنا، بحران سیاسی در ایتالیا تداوم داشت. پس از آن‌که ارتش ایتالیا در نبرد کاپورتو در ۱۲ نوامبر شکست خورد، جناح سوسیالیستی پارلمان، به رهبری فیلیپو توراتی و کلودیو تروز، موضعی آشکارا ملی‌گرایانه گرفت و هوادار دفاع از «ملت» شد و خود را از «بی‌طرفی» سال‌های قبل جدا کرد. در صفحات روزنامه‌ی *تقد اجتماعی*، توراتی و تروز مقاله‌ای منتشر کردند که بر نیاز به پرولتاریا برای دفاع از کشور در زمان خطر اصرار می‌ورزید.

جناح انقلابی سرسخت حزب نیز، از سوی دیگر، خود را برای مواجهه با وضعیت جدید سازمان داد. در نوامبر، رهبران این جناح برای گردهم‌آیی مخفی در فلورانس فراخوان دادند تا به بحث در مورد «جهت‌گیری

آتی حزب ما» پردازند. گرامشی که تازه نقشی مهم در بخش تورین حزب را بر عهده گرفته بود، در نقش یک نماینده در گردهم‌آیی شرکت کرد. در این نشست، گرامشی خود را با کسانی مثل آمادئو بوردیگا متحد کرد که باور به ضرورت عمل ستیزه‌جویانه داشتند، در حالی که سراتی و دیگران هوادار حفظ تاکتیک‌های بی‌طرفانه‌ی گذشته بودند. نشست با تأیید مجدد اصول انترناسیونالیسم انقلابی و مخالفت با جنگ به پایان رسید اما بدون هرگونه راهنمای عملی برای آن‌چه باید کرد.

گرامشی وقایع ماه اوت در تورین را در پرتو انقلاب روسیه تفسیر کرد و درست پس از بازگشت از نشست، متقاعد شد که این لحظه مستلزم عمل است. گرامشی که با این خوش‌بینی و با طین‌های تسخیر قدرت در روسیه به دست بلشویک‌ها جان گرفته بود، در دسامبر مقاله‌ی «انقلاب علیه سرمایه» را نوشت که در آن اعلام کرد: «انقلاب بلشویکی یقیناً تداوم انقلاب سراسری مردم روسیه بود».

پارتیزان‌های لینن پس از آن‌که مانع رکود انقلاب شدند، در جایگاهی به قدرت رسیدند تا «دیکتاتوری خود» را بنیان نهند و «اشکالی سوسیالیستی را بسط دهند که انقلاب در نهایت باید به منظور تداوم توسعه‌ی هماهنگ خود با آن مطابقت کند». گرامشی در ۱۹۱۷ دیدگاه مشخصی در باب تمام تفاوت‌های سیاسی در میان انقلابیون روس نداشت. علاوه بر این، هسته‌ی اندیشه‌های او درباره‌ی انقلاب سوسیالیستی فرضی کلی بود مبنی بر این‌که انقلاب جنبشی مداوم «بدون برخوردهای خشن» خواهد بود.

انقلاب بلشویک‌ها با نیروی فرهنگی آشنا و مقاومت‌ناپذیرش «بیشتر مبتنی بر ایدئولوژی‌ها بود تا بر واقعیت‌ها». به همین دلیل، نمی‌توان خوانشی «برحسب نوشته‌های مارکس» از انقلاب داشت. گرامشی چنین ادامه داد که در روسیه، کتاب سرمایه «کتاب بورژوازی بود، نه پرولتاریا». گرامشی به مقدمه‌ی ۱۸۶۷ ارجاع می‌داد که در آن مارکس معتقد بود ملت‌هایی با توسعه‌ی سرمایه‌داری افزون‌تر به ملت‌هایی که توسعه‌ی کم‌تری دارند مسیر «مراحل طبیعی» پیشرفت را نشان می‌دهند که گریزناپذیرند.

بر مبنای این متن، منشویک‌ها خوانشی از تحولات اجتماعی در روسیه صورت‌بندی کرده بودند که مؤید نیاز به شکل‌گیری یک بورژوازی و تشکیل یک جامعه‌ی صنعتی کاملاً توسعه‌یافته بود پیش از آن‌که سوسیالیسم امکان‌پذیر شود. اما، به گفته‌ی گرامشی، انقلابیون تحت رهبری لینن، به‌صراحت «مارکسیست نیستند»، یعنی، در عین آن‌که «اندیشه‌ی درون‌ماندگار» مارکس را نفی نمی‌کنند، اما «نافی بعضی از عبارات‌های سرمایه‌اند» و آن را به عنوان «آموزه‌ی بیرونی ناچیز که سرشار از عبارات‌های جزم‌اندیشانه و مسلّم است» نمی‌پذیرند.

به گفته‌ی گرامشی، پیش‌بینی مارکس از توسعه‌ی سرمایه‌داری که در سرمایه ارائه شد، برای وضعیت‌های توسعه‌ی عادی صحیح است که در آن‌ها شکل‌گیری «اراده‌ی دسته‌جمعی مردمی» از طریق «مجموعه‌ای بلندبالا از تجارب طبقاتی» حاصل می‌شود. با این حال، جنگ این زمان‌مندی را به شکل پیش‌بینی‌ناپذیری تسریع کرده بود و کارگران روسیه ظرف سه سال به شدت این تأثیرات را تجربه کرده بودند: «هزینه‌ی بالای زندگی، گرسنگی، مرگ ناشی از گرسنگی که می‌تواند به سراغ همه برود، ده‌ها میلیون نفر را یک‌جا نابود می‌کند. [در برابر این]، اراده‌ها نخست به صورت مکانیکی و سپس به شکل معنوی پس از انقلاب نخست، متحد شدند.»

تبلیغات سوسیالیستی منبع تغذیه‌ی این اراده‌ی مردمی جمعی بود. این اراده به کارگران روسیه اجازه می‌داد تا، در وضعیتی استثنایی، کل تاریخ پرولتاریا را در یک آن زندگی کنند. کارگران تلاش‌های پیشین خود را برای رهایی از «بندهای بندگی» تشخیص می‌دادند و به سرعت «وجدانی نوین» را گسترش می‌دادند که در حال تبدیل به «شاهد حی و حاضر جهان آینده» بود. علاوه بر این، پرولتاریای روسیه که زمانی به این آگاهی دست یافته بود که سرمایه در سطح بین‌المللی در کشورهایی مثل انگلستان کاملاً توسعه‌یافته است، می‌توانست به سرعت به بلوغ اقتصادی خود، شرطی ضروری برای جمع‌گرایی، دست یابد. سردبیر جوان *بانگ خلق* در ۱۹۱۷ به رغم آن‌که هم‌چنان شناخت کمی از اندیشه‌های بلشویکی داشت به طور طبیعی به فرمول انقلاب مداوم تروتسکی متمایل شده بود. گرامشی در لنین و بلشویک‌ها تجسم برنامه‌ی احیای انقلاب پیوسته را می‌دید. انقلابی که او می‌خواست در ایتالیا نیز تحقق یابد. بیست سال بعد، گرامشی به عنوان زندانی فاشیسم ایتالیایی از دنیا رفت. چنین نگاه معطوف به گذشته‌ای می‌تواند ما را به این باور برساند که این سرنوشت تراژیک گرامشی را به تردید در امیدهای عظیمی که در اکتبر می‌دید رهنمون شد. یا حتی این‌که *دفترهای زندان* او می‌توانست تمرینی برای یافتن «راه‌هایی جدید»، اشکال معتدل‌تر یا توافقی‌تر مبارزه علیه سرمایه‌داری باشند. چنین تسلیمی هرگز رخ نداد. گرامشی در نوشته‌های زندان خود، نظریه‌ای درباره‌ی سیاست را مطرح کرد که در آن زور و رضایت از یکدیگر مجزا نیستند و دولت به عنوان پی‌آمد تاریخی فرآیندهای درهم‌تنیده‌ی نیروها تلقی می‌شود، فرآیندهایی که به ندرت شرایط سودمندی برای گروه‌های فرودست فراهم می‌کنند. گرامشی از ضرورت تجهیز مبارزه در تمام عرصه‌های زندگی و نیز پیرامون خطرات هم‌سازی هژمونیک و «تحول‌گرایی» سیاسی نوشت. او توجه خاصی به نقش - تقریباً همواره زیان‌بار - روشنفکران در زندگی عامه و اهمیت گسترش مارکسیسم به عنوان جهان‌بینی «بی‌نقص» - فلسفه‌ی کنش داشت. از این رو، هیچ‌چیز در طول سالیان زندان حاکی

از این نیست که گرامشی از انقلاب روسیه به عنوان مرجعی عمل‌گرا و تاریخی برای رهایی طبقه‌ی کارگر صرف‌نظر کرده باشد. انقلاب روسیه در ذهن و قلب گرامشی تا زمان مرگش در آوریل ۱۹۳۷ زنده بود.

منبع:

ALVARO BIANCHI DANIELA MUSSI, [Gramsci and the Russian Revolution](#), Jacobin,
04.25.2017